



همایش شورای هماهنگی نیروهای انقلاب در سال ۸۳، عکاس:مهر

احوال این روزهای جناح اصولگرا، چگونه است؟

زوال «ائتلاف»

حامد طیبی

تصویر ناکامی یک جریان سیاسی، برای رسیدن به انسجام حداکثری برای حضور در میدان انتخابات؛ تصویری که هر چه از دوم خرداد۷۴ می‌گذرد، بیشتر و بیشتر خود را نشان می‌دهد. در آن مقطع، جناح موسوم به «است» که «کار انتخابات» را «یکسره» فرض می‌کرد با یک نامزد اصلی شناخته شده، گام به آوردگاه رقابت‌های ریاست‌جمهوری هفتم گذاشت اما حمایت یکپارچه از آن نامزد هم، سبب نشد دو چهره دیگر منتسب به محافظه‌کاران یعنی محمد محمدی‌شهری و سیدرضا زوارابی، از حضور در آن میدان، خود را معاف ببینند. در این میان دیدگاهی نیز وجود دارد مبنی بر اینکه به سبب گمانه‌زنی‌هایی که اکثر قریب به اتفاق ناظران سیاسی درخصوص پیروزی آن کاندیدای شاخص داشتند، نگرانی درباره نامزدی دو چهره دیگر از آن جناح را از بین می‌برد. همچنین با توجه به اراده جریان موسوم به خط امام یا جناح پراب برای فعالیت دوباره انتخاباتی، ترغیب سیدمحمد خاتمی به پذیرش کاندیداتوری و حمایت از وی به عنوان کاندیدای واحد حداکثری از یک‌سو و مسبقو به سلیقه نبودن برگزاری انتخابات با فقط و فقط دو کاندیدا از سوی دیگر، این دیدگاه وجود داشت که دو نامزد دیگر منتسب به جناح راست – که دارای پایگاه حداقلی بودند- بر خود فرض می‌دیدند برای تکمیل «تک» تعداد کاندیدا براساس میانگین کاندیداهای انتخاباتی، وارد گوند شوند. این روند در گذشته هم مسبقو به سابقه بود و افرادی چون حبیب‌الله عسگراولادی یا احمد توکلی در فهرست نامزدها، در مقابل نامزدهای اصلی جناح راست در ادوار گذشته به انتخابات وارد شده بودند، هر چند عدم توفیق آنها از قبل مسلل بود و البته آنان نیز برای راهیابی به پاستور، برای نانپوئسی به وزارت کشور نرفته بودند.

اما اینکه چرا دوم خرداد۷۴ به عنوان مبدأ بررسی دلایل ناموفق بودن مدل‌های انسجام بخشی در جریان راست دیروز و اصولگرای امروز در نظر گرفته شده، ریشه در تغییر نگرش به «مساله انتخابات» از آن زمان به بعد دارد. احمد پورنجانی از فعالان سیاسی اصلاح طلب در گفت‌وگویی با یکی از مجلات، این تفاوت‌ها و تغییرها بین پیش و پس از دوم خرداد را اینگونه تشریح می‌کند: «اینکه در سال ۷۶، خلاف آنچه پیش‌بینی می‌شد از آب درآمد، این پیام را به کسانی که چنین برداشتی داشتند، می‌داد که نیاز جامعه، تفاوت کرده است و از دل همین سیستم، می‌توان به آن پاسخ داد. آنها این تجربه را داشتند که رویکرد «بیعت‌گونه» تا قبل از ۷۶، نتیجه تقصیر ششدهای داشت و حتی در سطوح جامعه، می‌گفتند «فلائی می‌شود» و با علم به این مساله رای می‌دادند و گروهی هم رای نمی‌دادند. این به معنای دخالت نبود بلکه واقعا فضای کلی سیاسی و جامعه به این شکل به سود آن کاندیدا پیش می‌رفت. در انتخابات دوره ششم ریاست‌جمهوری که آقای توکلی، رقیب آقای هاشمی بود، اکثریت به آقای هاشمی رای دادند اما از ۷۶ به بعد، این نظریه خدشه برداشت. وی در توضیح حال نوع نگرش که در جامعه پیش می‌رفت نیز می‌گوید: «در دوره‌های قبل از دوم خرداد به‌طور کلی، غیر از رقابت‌های مطلقه‌ای –که همیشه در آن عوامل خاصی که بیشتر به معیشت و مسایل روزانه مردم مربوط می‌شود موثر بود- در انتخابات‌های ملی و حتی در انتخابات مجلس در تهران و شهرهای بزرگ، شرایط به گونه‌ای بود که نگاه‌ها تقریبا از آفاق مردم اداره ه‌کننده کشور ساری و جاری می‌شد و استثمجام اجتماعی آن باعث می‌شد رای‌دهندگان یا حامیان یک دولت باندن باید چه کنند. در واقع در دوره‌ای که ما بودیم انتخابی بین چند گزینه نبود تااین نگرانی درباره مشارکت حداکثری ایجاد شود. اتفاقا می‌گفتند هرچه مشارکت بیشتر، بهتر چون بیشترین بخش از این «بیشتر»، در سید آن فرد است که برای سیستم، «مطلوبیت» هم داشت.»

از ۷۶ تا ۸۰

به هر تقدیر حضور «حماسی» مردم در دوم خرداد سبب شد تا نامزد رقیب جناح راست با آرای ۲۰ میلیون بر کرسی ریاست‌جمهوری تکیه زند پس از آن دو در انتخابات شورا‌های اسلامی شهر و روستا، مجلس ششم و ریاست‌جمهوری هشتم نیز این روند ادامه یافت و اساسا جناح رقیب نه در قالب «ائتلاف» و نه به صورت انفرادی، «باور» وجود شانس برای گذر از نامزدها و فهرست‌های «اصلاح‌طلبان» را در ذهن نداشت. آیا در طول این چهارسال هیچ‌گونه فعالیتی در این جناح صورت نمی‌گرفت؟ علی‌عسگری که در مجلس هفتم ریاست فراکسیون حزب‌الله را بر عهده داشت و در گذشته، از فعالان سیاسی اصولگرا در مشهد به شمار می‌رفت، چندی قبل در گفتو گویی با یکی از مجلات اصولگرا درباره سازوکارهای طراحی شده در جریان راست، پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶، اینطور خبر می‌دهد: «پس از انتخابات ریاست‌جمهوری دوم خرداد و رقابت آقای ناطق نوری با آقای خاتمی- من ریاست ستاد آقای ناطق در استان خراسان را بر عهده داشتم- پس از آنکه ستادها به ایشان خبر دادند که انتخابات را به رقیب واگذار کردیم، به‌رغم اینکه شمارش آرا آنهایی نشده بود، پیام تبریک برای آقای خاتمی فرستاده و بر اساس قاعده کار سیاسی، پیروزی رقیب را تبریک گفت. پس از آن آقای ناطق جلساتی را ساماندهی کرد که گستره بیشتری را شامل می‌شد و اکثر احزاب و جریانات سیاسی رقیب اصلاحات هم که به نحوی به ایشان اتکا داشتند، در آن حاضر بودند.» احتمالا این حرکت، آغاز مسیری بوده که به تشکیل «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» در انتخابات ریاست‌جمهوری نهم انجامید. با این حال این فعالیت‌ها، خروجی مشخصی برای انتخابات نداشت و به نظر می‌رسد اولین نمود بیرونی آن را باید در انتخابات شوراهای دوم جست‌وجو کرد.

از ۸۰ تا ۸۴

از انتخابات شوراهای دوم از سوی برخی نظریه‌پردازان سیاسی، بازگشت جناح

راست دگردیسی یافته به عرصه انتخابات و سیاست تعبیر می‌شود. جایی که نیروهای سابق جناح راست که تا پیش از دوم خرداد، پای ثابت انتخابات ریاست‌جمهوری، مجلس و حتی خبرگان بودند، ترجیح دادند یا ناگزیر شدند «کنار گودنشینی» را تجربه کنند و چهره‌های جوان‌تر این جناح که در سال‌های پس از جنگ، مدیریت میانی دولتی و حضور در برخی نهادهای انقلابی را در کارنامه داشتند، وارد عرصه شوند. تحلیلگران دو دلیل را برای این اقدام بر می‌شمارند: نخست نگرانی سران این جناح برای توفیق در آن انتخابات با نظر به چهار ناکامی پیاپی پس از دوم خرداد و دوم، گسترش دامنه این بحث در خود جناح راست که چهره‌های سنتی، از امکان پاسخگویی به خواسته‌های بافت جوان سنتی حامی این جریان را در مقابل ایده‌های نو به نو اصلاح‌طلبان، بی‌بهره هستند. بر این اساس، به این جریان سیاسی پیشنهاد شد با تز «هوتور روشن- چراغ خاموش»، به حرکت درآید تا اگر ناکامی دیگری در پرونده این جناح ثبت شد، آنگدرها به چشم نیاید. علی عسگری درباره این مقطع نیز نکات تأملی را بیان می‌کند: «آقای ناطق تزی داشتند که نه‌تنها نباید از شکست ناراحت شد، بلکه آن را پای برای یک همگرایی و هم‌فرازی قرار داد. شاید کمتر به آن اشاره شده باشد که آغاز حیات سیاسی جدی آقای احمدی‌نژاد هم با مدیریت همین شورای هماهنگی نیروهای انقلاب به نتیجه رسید و محصول انسجام اصولگرایان بود نه پراکندگی آنها. در انتخابات شورای دوم و البته انتخابات مجلس هفتم که ما توانستیم با مدیریت و پشتیبانی شورای هماهنگی نیروهای انقلاب، وارد مجلس شویم، اینها از آثار و برکات آقای ناطق در آن برنامه‌های تشکیلاتی منسجم بود که به انتخابات سال ۸۴ رسید. واقعا در آن دو انتخابات، آقای ناطق و مجموعه همراه ایشان در شب و روز نداشتند. حتی چند نوبت به مشهد آمدند برای اینکه کار تشکیلاتی را به سامان برسانند. در انتخابات شوراها جبهه پیروان به همراه چند دیگر مانند جامعه اسلامی مهندسین، زیرمجموعه و عضو شورای هماهنگی نیروهای انقلاب بودند. یعنی مدیررشد و محور جریان، جنب آقای ناطق بود و آقای بانهر هم مدیر اجرایی. آقای احمدی‌نژاد هم به عنوان یک عضو عادی، مشغول فعالیت تشکیلاتی و حزبی بود و برخلاف مباحث امروز، علاقه زیادی هم به آن نشان می‌داد.»

تألیوی «بازگران ایران اسلامی» تنها در آن انتخابات، بالا رفت؛ شورا‌های دوم و مجلس هفتم. در شورا‌های دوم، نوبت اصلاح‌طلبان بود که از انسجام فاصله بگیرند و با چند فهرست گام به رقابت‌ها بگذارند که این امر در کنار فضای یأس و رخوتی که توسط برخی رسانه‌های عمومی در میان هواداران اصلاحات ترویج می‌شد و به عدم مشارکت اکثریت آنها در انتخابات اسفند ۸۱جامید، سبب شد تا «مواصلوگرایان» با آرای کم اما منسجم وارد شورای شهر تهران شوند. داستان انتخابات مجلس هفتم در بهمن سال ۸۲، در دربارۀ انتخابات ریاست‌جمهوری نیز تکرار شد. در نظر گرفته شده در این جناح سیاسی تا چه حد کوتاه است. شش کاندیدای این جناح که جز علی لاریجانی و علی اکبر ولایتی، جملگی از چهره‌های «تازوارد» به شمار می‌فتند، در خود این توانایی را دیدند که به عنوان رئیس دستگاه اجرایی، کشور را اداره کنند. ناطق نوری تلاش کرد با همان مدل پیشین، یک خروجی واحد از «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» خارج کند اما تازواردهایی که تا چندی قبل، زعامت و شیخوخت سیاسی او را پذیرفته بودند، حالا دیگر حاضر به پذیرش سازوکار فعالیت سیاسی نبودند که دلایل آن، قابل بررسی در این نوشتار نیست. علی عسگری درباره دلایل در پیش گرفته‌شدن رویکرد فعالیت‌خارج از ائتلاف و نظارت چهره‌های بانجر به سیاسی جناح راست معتقد است: «او درباره انتخابات ریاست‌جمهوری نهم نیز نکاتی را بیان کرد که تمل در آن، می‌تواند درس‌های بسیاری را به همراه داشته باشد و همچنین ماهیت جریان‌هایی که این روزها طبل جدایی می‌زنند را بیش از پیش برملا سازد: «آقای ناطق تلاش می‌کرد تا اصولگرایان به یک سازو کار مشخص برای انتخاب کاندیدای واحد و موردبند عامه برای انتخابات ریاست‌جمهوری نهم برسند. جالب اینجاست که مدعیان اصولگرایی از تلاش‌های آقای ناطق برای نفی آقای هاشمی نیز بهره بردند. با توجه به فعالیت‌های گسترده‌ای که در شهرداری، شورای شهر و برخی نمایندگان مجلس برای تحمیل آقای احمدی‌نژاد به شورای هماهنگی نیروهای انقلاب آغاز شده بود، وی هم جزو فهرست شش نفره قرار گرفت. قرار بر این بود که این کاندیدها کار کنند و هر کدام که در افکارستجی‌ها محبوبیت بیشتری داشت، بماند و بقیه کنار بروند. افرادی که اطراف آقای احمدی‌نژاد جمع شده بودند علاقایی به همکاری با شورای هماهنگی نشان نداده و قاعده کار بازی را به هم زدند. آنها کار را به جایی رسانند که آقای دکتر ولایتی قهر کرد و با آقای لاریجانی هم که بعدها موردنظر آقای ناطق، باهنر و اکثریت برای انتخابات ریاست‌جمهوری نهم برسند. اما شرایطی که به انتخاب آقای احمدی‌نژاد منجر شد، کاملا متفاوت بود و در مرحله دوم نیز، تخریب‌ها علیه آقای هاشمی به حد بی‌سابقه‌ای رسیده بود. برخی مدعیان اصولگرایی به هیچ صراطی مستقیم نبودند. در واقع آنها انسجام‌گریز بودند در حالی که حیات سیاسی خود را م‌رھون همین انسجام می‌دانستند که آقای ناطق بانی آن بود. در خصوص رفتارهای غیرقابل تصور آنها بهتر است خطراتی را نقل کنم تا موضوع بهتر جایفتند. در همان مقطع آقای مهدوی‌کنی صحبت اخلاقی کردند و تأکید ایشان این بود که اصولگرایان خوب است که حرف پدر

سیاست



پیر خود را بشنوند و وحدت داشته باشند. یادم نمی‌رود در همان مقطع یکی از آقایانی که امروز جزو جبهه پایداری است، پیغامی به من داد تا برای آیت‌الله مهدوی‌کنی ببرم. جالب است که او نماینده مجلس هفتم و مدافع داغ احمدی‌نژاد بود اما در دو سال اخیر که دیدند احمدی‌نژاد مورد انتقاد است و جایگاه سابق را ندارد، تاکتیک عوض کردند. او گفت شما که روحانی هستید و با این پدربزرگ‌ها! ششر و نشر دارید به آنها تذکر دهید که دوران پدربزرگ‌ها به پایان رسیده و بهتر است بازنشنسته شوند تا ما کار را به شکلی که خودمان می‌دانیم، به پیش ببریم. چون جنباب آقای مهدوی‌کنی از روی خضوع از این تعبیر زیبا استفاده کرده بودند که به نصیحت پدر پیرتان که پای او لب گور است، توجه کنید، آن فرد هم از واژه پدربزرگ برای نامیدن آقای مهدوی‌کنی استفاده کرد. امروز هم می‌بینید که آقای مهدوی‌کنی هم مانند آقایان ناطق و هاشمی مورد جفای این گروه تندرو قرار گرفته است. حتی به یاد دارم که آقای هاشمی هم در آن مقطع تأکید داشتند که اگر روی آقای ولایتی اتفاق نظر صورت بگیرد، اصلا کاندیدا نمی‌شوند و خودشان هم برای آقای ولایتی تبلیغ می‌کنند تا بر اهمیت انسجام سیاسی جریانات تأکید کنند. بعدها در مورد آقای علی لاریجانی هم همین نظر را داشتند اما وقتی دیدند که یک گروه و جریان خاص قاعده بازی سیاسی را بر هم زدند، محکم ایستادند و در صحنه رقابت‌ها به‌رغم میل باطنی- حضور یافتند.»

از ۸۴ تا ۹۲
پس از روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد اما تیم اطرافیان وی با این اعتقاد که آنها نماینده جریان اصولگرایی نیستند وارد انتخابات شوراهای سوم شده و تأکید کردند قصد ائتلاف با سایر اصولگرایان را ندارند. در آن مقطع سازوکاری به نام «ائتلاف اصولگرایان» طراحی شده بود که در همه استان‌ها، کاندیداهای این جریان با فهرست واحد به مردم عرضه شوند. اطرافیان احمدی‌نژاد اما فهرست خود را با نام «راپحه خوش خدمت» در تهران عرضه کرده و پروین احمدی‌نژاد را به‌عنوان نماد این حرکت، سرفهرست کرده بودند. آنها حتی در انتخابات خبرگان چهارم که همزمان با این انتخابات برگزار شد، فهرستی به نام نخبگان حوزه و دانشگاه را ارایه کردند و فهرست سنتی و همیشه غالب «جامعیتن» را برننافتند که البته در شوراها کمتر از چهارصد رای کل کشور را به خود اختصاص دادند و نام احمدی‌نژاد در حدود یک‌سال‌وپیم پس از سال ۸۴، دیگر برای آنها تجاذهنده نبود. این امر سبب شد تا در جریان انتخابات مجلس هشتم، جبهه‌ای با سازوکار موسوم به ۶+۵ تشکیل شود که عدد ۶، پیلگر سه جریان عمده و شش اصلوگرایان بود. در آن انتخابات نیز، ائتلاف فراگیر اصولگرایان که توسط جمعی پیروان خط امام و رهبری و حزب مؤتلفه اسلامی با نظارت جامعیتن بود. ضلع ملقب به تحول‌خواه که شامل تشکل‌هایی چون آبادگران و اینترگران می‌شد و سرانجام، ضلع مشهور به رایحه خوش خدمت که حامیان محمود احمدی‌نژاد در آن حاضر بودند. هر کدام از این اضلاع، دو نماینده در کمیته مرکزی داشتند و اینچنین بود که رایحه خوش‌های در ظاهر، وارد ائتلاف شدند اما فهرست جداگانه خود را در تهران و مراکز استان‌ها منتشر کردند. در آن انتخابات نیز، ائتلاف فراگیر اصولگرایان که توسط جمعی از چهر‌های منتقد دولت در مجلس هفتم و بیرون از آن شکل گرفته بود، امکان حضور در جبهه متحد را نیافتند و اعتراضی خود به این اقدام را بیان کردند. در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم هم به‌رغم مطرح‌شدن این چهره‌های شاخصی از اصولگرایان، سرانجام این احمدی‌نژاد بود که بدون تن دادن به شروط جریانات سنتی، بار دیگر مورد حمایت اکثریت این قرار گرفت اما «محسن رضایی» به شکل مستقل وارد عرصه شد. امروز و در روزگار سربست رئیس دولتهای نهم و دهم، برخی عناصر محوری جریان اصولگرا فاش می‌کنند که در سال ۸۸ به رضایی رای دادند اما مشخص نیست چرا در آن مقطع، حاضر به حمایت از وی نشدند؟ اصولگرایان در انتخابات نهمین دوره مجلس، سازوکاری طراحی کردند تا شاید بر شکاف سیاسی میان خود غلبه کنند. آنها با محوریت دو گروه روحانی اصولگرا یعنی جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، به اضافه شش نمایندگانی از همه فیلدهای جریان اصولگرا، ائتلافی با نام ۷+۸ را شکل دادند. در سوی مقابل گروهی از حامیان که شامل اخراجی‌هایی از دولت و برخی نمایندگان عضو فراکسیون انقلاب اسلامی مجلس هشتم بودند، در جبهه‌ای موسوم به پایداری اعلام موجودیت کردند. نزدیکان دولت که توسط برخی چهره‌های با اعتقاد داندن، در انتخابات، مثال نقض این دیدگاه وجود دارد. اما این نوشتار بر آن بود تا نشان دهد جریان اصولگرا در هشت‌سال اخیر در سایر انتخابات‌ها نیز سرنوشتی مشابه همین انتخابات اخیر داشته است. ناظران سیاسی بر این باورند انتخابات ریاست‌جمهوری نهم را باید نقطه آغاز نفوذ و چنددستگی در جناح اصولگرا یاد کرد. اختلافاتی که چه در ایام انتخابات و چه در ایام عادی، خود را نشان می‌دهد، حاکی از اختلافاتی بنیادین میان آنهاست؛ از سوی دیگر این دیدگاه نیز آرایه شده که بر هم‌خوردن سازوکار فعالیت سیاسی در سال‌های اخیر که به ایجاد محدودیت‌هایی غیرسیاسی برای رقیب آنها منجر شده است، این شرایط غیرعادی را در این جریان سیاسی پدید آورده است. پدیده چند ائتلاف در یک جریان سیاسی که هر یک نه در رقابت‌های درونی که حتی در مرحله ثبت‌نام در انتخابات، چندین خروجی دارند، احتمالا در هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌تواند مشابهی برای خود بیابد.

یادداشت

نامزدی: ائتلاف بی‌ائتلاف



مصطفی ایزدی

فعال سیاسی

انتخابات، جز اینکه یک جریان مردم‌سالار را پدید می‌آورد، دارای پیامدها و پیامدهایی است که برای شناخت و بررسی گروه‌های سیاسی و اجتماعی و نخله‌های فکری و فرهنگی به کار می‌آید و بسی سودمند است. ۱- در ایران، حداقل یک سال قبل از روز برگزاری انتخابات، احزاب، گروه‌ها و دسته‌جات سیاسی خاموش، گام‌به‌گام چراغ‌های خود را روشن می‌کنند و از لاک خویش بیرون می‌آیند، تا وارد معرکه سیاست شوند و در گود انتخابات چرخي بزنند. تعدادی از این تشکل‌های سیاسی، تنها خروجی اعلام نظرشان، یک یا چند بیانیه و اطلاعیه است که اظهار وجود نمایند و احيانا به احزاب و کانون‌های سیاسی بزرگ‌تر از خودشان وصل شوند و به ائتلاف برسند. در واقع یکسری احزاب و گروه‌های هستند که فقط به درد زمان انتخابات، آن هم برای ائتلاف‌کردن می‌خورند و در بقیه مامها و سال‌ها، بود و نبودشان یکی است و هیچ کاری انجام نمی‌دهند. شاید شورای مرکزی‌شان، اگر به تعداد انگشتان دست برسند، حتی خارج از زمان انتخابات، تشکیل جلسه هم ندهند. اما تعدادی حزب و جمعیت و انجمن در کشور وجود دارد که در طول سال‌ها چراغشان روشن است. جلسه تشکیل می‌دهند، مرتب بیانیه صادر می‌کنند و به‌ویژه در زمان برگزاری انتخابات، کرفوئری دارند و بعضا روزنامه و نشریه منتشر می‌کنند. با وجود این موقع انتخابات، تشکل‌های بی‌خاصیتی‌هستند.

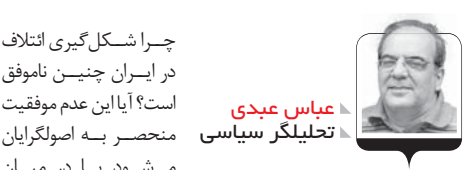
۲- در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان، سیاسییون و عناصری که روحیه خمتنگ‌زاری دارند یا عزم رسیدن به قدرت کردند، در دو جناح جامع راست و چپ متمرکزند و اگر حزب و تشکلی دارند، ذیل یکی از این دو جناح تعریف می‌شوند. در این میان چنانچه تشکل‌هایی ادعای استقلال از راست و چپ کنند، باز در نقاط عطف سیاست یا در پیچ‌های خود اختصاص دادند و نام احمدی‌نژاد در حدود یک‌سال‌وپیم پس از سال ۸۴، دیگر برای آنها تجاذهنده نبود. این امر سبب شد تا در جریان انتخابات مجلس هشتم، جبهه‌ای با سازوکار موسوم به ۶+۵ تشکیل شود که عدد ۶، پیلگر سه جریان عمده و شش اصلوگرایان بود. در آن انتخابات نیز، ائتلاف فراگیر اصولگرایان که توسط جمعی پیروان خط امام و رهبری و حزب مؤتلفه اسلامی با نظارت جامعیتن بود. ضلع ملقب به تحول‌خواه که شامل تشکل‌هایی چون آبادگران و اینترگران می‌شد و سرانجام، ضلع مشهور به رایحه خوش خدمت که حامیان محمود احمدی‌نژاد در آن حاضر بودند. هر کدام از این اضلاع، دو نماینده در کمیته مرکزی داشتند و اینچنین بود که رایحه خوش‌های در ظاهر، وارد ائتلاف شدند اما فهرست جداگانه خود را در تهران و مراکز استان‌ها منتشر کردند. در آن انتخابات نیز، ائتلاف فراگیر اصولگرایان که توسط جمعی از چهر‌های منتقد دولت در مجلس هفتم و بیرون از آن شکل گرفته بود، امکان حضور در جبهه متحد را نیافتند و اعتراضی خود به این اقدام را بیان کردند. در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم هم به‌رغم مطرح‌شدن این چهره‌های شاخصی از اصولگرایان، سرانجام این احمدی‌نژاد بود که بدون تن دادن به شروط جریانات سنتی، بار دیگر مورد حمایت اکثریت این قرار گرفت اما «محسن رضایی» به شکل مستقل وارد عرصه شد. امروز و در روزگار سربست رئیس دولتهای نهم و دهم، برخی عناصر محوری جریان اصولگرا فاش می‌کنند که در سال ۸۸ به رضایی رای دادند اما مشخص نیست چرا در آن مقطع، حاضر به حمایت از وی نشدند؟ اصولگرایان در انتخابات نهمین دوره مجلس، سازوکاری طراحی کردند تا شاید بر شکاف سیاسی میان خود غلبه کنند. آنها با محوریت دو گروه روحانی اصولگرا یعنی جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، به اضافه شش نمایندگانی از همه فیلدهای جریان اصولگرا، ائتلافی با نام ۷+۸ را شکل دادند. در سوی مقابل گروهی از حامیان که شامل اخراجی‌هایی از دولت و برخی نمایندگان عضو فراکسیون انقلاب اسلامی مجلس هشتم بودند، در جبهه‌ای موسوم به پایداری اعلام موجودیت کردند. نزدیکان دولت که توسط برخی چهره‌های با اعتقاد داندن، در انتخابات، مثال نقض این دیدگاه وجود دارد. اما این نوشتار بر آن بود تا نشان دهد جریان اصولگرا در هشت‌سال اخیر در سایر انتخابات‌ها نیز سرنوشتی مشابه همین انتخابات اخیر داشته است. ناظران سیاسی بر این باورند انتخابات ریاست‌جمهوری نهم را باید نقطه آغاز نفوذ و چنددستگی در جناح اصولگرا یاد کرد. اختلافاتی که چه در ایام انتخابات و چه در ایام عادی، خود را نشان می‌دهد، حاکی از اختلافاتی بنیادین میان آنهاست؛ از سوی دیگر این دیدگاه نیز آرایه شده که بر هم‌خوردن سازوکار فعالیت سیاسی در سال‌های اخیر که به ایجاد محدودیت‌هایی غیرسیاسی برای رقیب آنها منجر شده است، این شرایط غیرعادی را در این جریان سیاسی پدید آورده است. پدیده چند ائتلاف در یک جریان سیاسی که هر یک نه در رقابت‌های درونی که حتی در مرحله ثبت‌نام در انتخابات، چندین خروجی دارند، احتمالا در هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌تواند مشابهی برای خود بیابد.

۳- جریان راست یا همان محافظه‌کاران که چند سالی است خود را «مسلوگر» می‌نامند و این عنوان را در مقابل عبارت «اصلاح‌طلب» و برای مقابله با رقیب سیاسی خود انتخاب کرده‌اند، به‌رغم اینکه چندان به تعزب اعتقادی ندارند، احزاب و انجمن‌ها و تشکل‌های گوناگونی درست کرده و بعضا امور سیاسی خود را به وسیله آن پیش می‌برند. از میان تشکل‌های فراوان تاسیس شده توسط کسانی که دارای گرایش‌های محافظه‌کارانه و به تعبیر امروز اصولگرایی دارند، چند تشکل همچنان پایدارند که موقع انتخابات به صحنه وارد می‌شوند تا در موضوع گزینش رئیس‌جمهور، نمایندگانت مجلس، اعضای شورای اسلامی شهر و روستا و نیز نماینده مجلس خبرگان رهبری، فعال باشند و یارگیری کنند. حزب مؤتلفه اسلامی، جمعیت اینترگران انقلاب اسلامی، جامعه اسلامی مهندسین، حزب جمعیت جوانان انقلاب اسلامی، حزب نواندیشان، حزب عدالت‌طلبان ایران اسلامی، جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی، جهاد آزاداندیشان، جمعیت ایران فردا…

ادامه در صفحه ۱۰

درپچه

امتناع ائتلاف سیاسی



عباس عبدی

تحلیلگر سیاسی

چرا شکل‌گیری ائتلاف در ایران چنین ناموفق است؟ آیا این عدم موفقیت، منحصر به اصولگرایان می‌شود یا در میان نیروهای منتقد اعم از منتقدان اصلاح‌طلب یا برانداز نیز وجود دارد؟ چرا مسیر اشعاب و جدایی در ایران باز است و به‌سادگی می‌توان به آن وارد شد و در برابر، مسیر اتحاد و ائتلاف تا این حد ناهموار است؟ آیا ائتلاف، به معنای اجماع نیروها درباره موضوعی معین است؟ این پرسش‌ها و نمونه‌های دیگر آن را می‌توان درباره ائتلاف و علت ناموفقی آن در ایران برشمرد و در این یادداشت می‌کوشم که نظر خود را در این باره به‌طور خلاصه تقدیم کنم.

۱- اولین نکته این است که «ائتلاف» یا «اجماع» یا «وحدت‌نظر سیاسی» فرق می‌کند، هرچند ممکن است از جهاتی شباهت‌هایی داشته باشند. اجماع ممکن است به‌نحوی ناشی از فشارهای بیرونی بوده و حتی ائتلاف یک‌سویه باشد. برای نمونه در زمان انقلاب، نوعی اجماع برای مبارزه با شاه، در چارچوب رهبری امام شکل گرفت، ولی این اجماع را نمی‌توان ائتلاف نامید، زیرا اجزای آن یکدیگر را به رسمیت نشناخته بودند و چاره‌ای جز تبعیت از رهبری نداشتند. در حالی که نیروهای متفقین علیه هیتلر، به نوعی از ائتلاف رسیدند و حتی منافع و حقوق نسبی یکدیگر را در پایان جنگ به رسمیت شناختند، هر چند نیروهای ائتلاف با یکدیگر در ضدیت هم بودند. با ائتلاف اخیر در دولت انگلیس که میان محافظه‌کاران و حزب سوم (لیبرال‌دموکرات‌ها) شکل گرفته، مصداق درستی از مفهوم ائتلاف است.

۲- ائتلاف به‌طور معمول نوعی اتحاد میان گروه‌ها یا کشورهاست و نه میان چند فرد حقیقی. ائتلاف میان افراد معنای روشنی ندارد. در ائتلاف هر گروه باید سهم و قدرت و وزن خودش و سایرین را معلوم کند و بعد در ائتلاف شرکت کند. ائتلاف مثل شرکت‌های سه‌لمی است که هرکس به اندازه سهمش حق رای دارد، در حالی که اتحاد افراد با هم براساس حق رای مساوی است که مثل شرکت‌های تعاونی است که رای افراد تابع سهم آنان در تعاونی نیست، این حالت از اتحاد، نوعی همیاری است، در حالی که معنای واقعی ائتلاف، نوعی مشارکت براساس قدرت است. به همین دلیل باید سهام و ارزش سهم هر یک از طرف‌های قدرت از پیش معلوم باشد.

۳- ائتلاف می‌تواند ایجابی یا سلبی یا ترکیبی باشد. ائتلاف‌های سلبی میان دو یا چند گروه علیه خطر یا هزینه مشترک است، ولی ائتلاف‌های ایجابی، برای اشتراک در کسب منفعت است و نه ترس از تحمیل هزینه. در ایران شکل‌گیری ائتلاف‌های سلبی به دلیل الزامات بیرونی، راحت‌تر صورت می‌گیرد، زیرا فشارها و هزینه‌های بیرونی موجب نزدیکی غیرارادی نیروها به یکدیگر می‌شود.

۴- ائتلاف مستلزم معین بودن سهم آورده هر گروه و در نتیجه سهم سود هر گروه است. به همین دلیل ائتلاف پس از مرحله اول انتخابات با پایان انتخابات انجام می‌شود و به پیش از آن. در حالی که در ایران سخن از ائتلاف بیشتر پیش از انتخابات است!

۵- نظام غیر حزبی و نیز فقدان شفافیت در سهم واقعی هر گروه، شکل‌گیری ائتلاف را پیش یا حتی پس از انتخابات به کلی فاقد معنای روشن می‌کند. مثلا در انتخابات سال ۱۳۸۴، رای آقای احمدی‌نژاد در دو اور حدود شش‌میلیون بود، طبعاً در دور دوم بسیاری از نیروهای دیگر جناح اصولگرا از او حمایت کردند و رای او چندبرابر شد، ولی هیچ‌گاه او این رای را ناشی از حمایت دیگران و در نتیجه شکل‌گیری ائتلاف ندانست و به سرعت هم خود را از وامداری آنان مبرا دانست. بعضی از این دو نوع تفکر سیاسی به شورای مرکزی آن راه پیدا کنند تا با این بارگیری دوطرفه، برداشته‌شدن از ائتلافی شکل نگرفت. به‌علاوه گروه‌های دیگر صاحب آرای به دست آمده خود در دور اول نبودند. شنواری از نیز مانع از ائتلاف می‌شود، برای نمونه اگر در اروپا دو حزب ائتلاف کنند قریب به اتفاق طرفدارانشان به موضوع ائتلاف و دفاع از آن پایبند هستند، ولی در ایران ممکن است عکس این حالت رخ دهد. مطالعه بنده نشان داد که حالی که گروه‌های اصلاح‌طلب در دوم سال ۱۳۸۴ از آقای هاشمی حمایت کردند ولی در عمل فقط بخش اندک قابل‌توجهی از آرای دور اول آنان به سبد آقای هاشمی واریز شد! چون واقعا صاحب آن آرا نبودند و این تصمیم ائتلافی از پایبن شکل نگرفته بود.

۶- مهم‌ترین مشکل نیروهای اصولگرا برای رسیدن به ائتلاف، فقدان استقلال نسبی آنان از ساخت قدرت است. هر نیرویی که می‌خواهد ائتلاف کند، نیازمند حداقلی از استقلال در تصمیم‌گیری برای تفاهم و توافق در موضع ائتلاف است. ولی نیروهای اصولگرای ایران، فاقد این استقلال هستند و ساختار قدرت به‌شدت بر تصمیم آنها تأثیرگذار است و قادر به اتخاذ تصمیم مستقل برای تأمین ترجیحات و مصالح حزبی خود نیستند، به همین دلیل قادر به شرکت موثر در فرآیندهای ائتلافی نیستند.

۷- فرهنگ ایندولوژی‌زده سیاست در ایران نیز سه نحوی مانع از ائتلاف سیاسی به معنای دقیق کلمه می‌شود. نفی سهم‌خواهی و اظهار به اینکه قصد خدمت با هدف نزدیکی به خدا و انجام وظیفه داریم، نوعی ریاکاری مغرط را در رفتار سیاسی ایجاد کرده که گویی ائتلاف و سهم‌خواهی مثبت، کاری مذموم و ناپسند است. به همین دلیل گروه‌های سیاسی ایران به‌ویژه ایندولوژی‌زده‌های آنها، جانم‌ز آتش‌هایی هستند که سعی می‌کنند تصویری فراسیاسی و اخلاقی از خود نشان دهند؛ تصویری که در واقعیت وجود خارجی ندارد. به همین دلیل بحث اصیل را امر سیاست مطرح می‌کنند که به‌کلی عاری از حقیقت است و هنگامی هم که نامزد اصیل آنان ردصلاحیت می‌شود، نمی‌دانند چگونه آن را توجیه کنند.

۸- مشکل دیگری که در اکثر گروه‌های ایرانی همچنین اصولگرایان وجود دارد، کوچک و کم‌عمق بودن گروه‌های سیاسی است. وقتی رای مجموع چند گروه روی هم به پنج درصد هم نرسد، چگونه می‌توانند برای این قدرت اندک، ائتلاف کنند؟ مشکل وقتی بیشتر می‌شود که برخی از این گروه‌ها فقط در حد اعضای شورای مرکزی خود عضو دارند و بدتر آنکه برخی از این اعضا هم‌زمان در چند حزب و گروه حضور دارند. ویژگی‌های فوق موجب می‌شود که در برابر تحولات عمیق سیاسی قدرت پایداری و ایستادگی و برنامه‌ریزی نداشته باشند و تا وقتی چنین قدرتی نباشد، ائتلاف با دیگران برای تحقق هدفی مشترک نیز بی‌معناست.